

#پارت_54

معلم جذاب من   

دستم روی سرم گذاشتم و با گریه رفتم تو نزدیک ترین سوپر مارکتی به
خودم و گفتم:

+آقا آقا ببخشید من ضربه مغزی شدم!!

فروشنده که یه پسر جوون بود با هزار زحمت خنده اشو جمع کرد و گفت:

- جدی ضربه مغزی شدی؟!

به سرم اشاره کردم و گفتم:

+معلوم نیست؟! این همه داره ازم خون میره!!

فروشنده با خنده سری تکون داد و گفت:

-چه خوش شانسی که ضربه مغزی شدی و چشمات بازه هنوز...

متفکر نگاش کردم که باهمون چهره خندون از پشت صندوق بیرون اومد

و یه بطری آب معدنی برداشت و گفت:

-بیا بگیر سرتو باهاش بشور اونوقت میبینی ضربه مغزی نیست و یه خراش کوچیک!!!

لبامو آویزون کردم و بطری و از دستش گرفتم و گفتم:

+مرسی، چقدر باید تقدیمتون کنم!!

یه ریز اخمی کرد و گفت:

-مگه من ازت پول خواستم؟!

ویرایش شده

6.3K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من 🏠🦋👤

#پارت_55

معلم جذاب من 🏠👤🍷

شمره شمرده گفتم:

+آخ...آخهه...

حرفمو قطع کرد و با همون اخم گفت:

-مگه تو مدرسه نداری اینجا وایسادی داری با من بحث میکنی، ساعت یه ربع به هشت شد!!

با چشمای گرد شده به ساعت روی دیوار مغازه نگاه کردم و گفتم:

+وایی بدبخت شدم!!

از مغازه بیرون رفتم و یه گوشه پیش جدول خیابون وایسام و شروع به شستن سرم کردم!!

بعد از اینکه مطمئن شدم دیگه اثری از خون نیست سرمو بالا آوردم که فروشنده جعبه دستمال کاغذی و سمتم گرفت و گفت:

-بیا صورتتو خشک کن!!

لبخندی زدم و گفتم:

+مچکرم!!

اومدم تند تند برم که دوباره صداش مانعم شد:

-وایسا!!

برگشتم سوالی نگاش کردم که یه چسب زخم از این خوشگل گوگولیا
برداشت و زد روی جای زخمم و گفت:

-حالا برو تا دیرت نشده!!

ویرایش شده

6.4K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من   

#پارت_56

معلم جذاب من   

لبخندی از این همه مهربونی زدم و مسیر مدرسه رو پیش گرفتم...

انقدر گام های بلند برمیداشتم که هر لحظه امکان داشت خ.شتک شلوارم
ج.ر بخوره!!

چند دقیقه ای تو راه بودم که بالاخره رسیدم!!!

من اینور خیابون وایساده بودم و سارا اونور خیابون کنار در مدرسه!!

دستم روی زانوم گذاشت و خم شدم تلاش میکردم نفس هامو تندم و
آروم کنم که با داد سارا عین میخ تو جام وایسادم:

-تینا خبر مرگت گمشو بیا دیگه،اونور داری نماز اقامه میکنی؟!
5دقیقه دیگه درو میبندن!!

آب دهنمو قورت دادم دوییدم سمتش که بدون سلام کتونی و از کوله اش
در آورد و گفت:

-یالا بیوش سری بریمم!!

دستم روی شونه اش گذاشتم و نفس نفس زنان گفتم:

+سارا تورو خدا یکم وایسا نفسم بالا نمیاد!!

سارا خم شد و داشت بند کتونی های کثیفمو باز میکرد و زیر لب غر میزد
که یه لحظه متوجه سرم شد و پرسید:

-چه بلایی سرت اومده تو؟! چرا انقدر دیر کردی؟!

6K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من 🏠🦋👤

#پارت_57

معلم جذاب من 🏠👤🍷

خارشی به سرم دادم و گفتم:

+چیزی نیست بیا اینور من سریع کتونی و بیوشم بریم!!

داشتم آروم آروم کتونی هامو عوض میکردم که سارا یکی زد تو سرم و
گفت:

-بدو دیگه تینا، نکنه میخوای اون طرف سرتم من بشکونم؟!
راهگان اومدها الان هاست بره تو کلاس و ما جا بمونیم!!

با شنیدن اسم راهگان یاد تموم بدبختی هام میفتادم!!

تو همین فکر بودم که سارا محکم با مشت زد تو سرم و گفت:

-به چی خیرههههه موندییی؟!

اصن من میرم تو هر وقت خواستی بیا بای!!

همزمان که داشتم تند تند بند کتونیم و مییستم گفتم:

+نه نه نه وایسا، وایسا تورو خدا باهم بریم!!

سارا بی توجه به من رفت داخل مدرسه و با استرس بعد از بستن بندای

کتونی دوییدم دنبالش!!

تو راهروی مدرسه تند تند راه میرفتیم که خانوم کرمی سر راهمون سبز

شد:

-پت و مت کجا باین همه عجله؟!

6.1K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من   

#پارت_58

معلم جذاب من   

جفتمون همزمان با هم با صدای بلند گفتم:

+واایییییی!!

خانوم کرمی با اخم عینکشو بالا تر داد و گفت:

-چشمم روشن جلوی خودم پرو بازی در میارید؟!

آب دهنمو قورت دادم و گفتم:

+چیزه خانوم...امممم!!

عصبی حرفمو قطع کرد و گفت:

-بسته بسته نمیخواه چیزی بگی!!

رو به نازنین ادامه داد:

-تو میتونی بری سر کلاس!!

منم اومدم باهاش برم که صداش مانع شد:

-تو نه، تو بیا داخل دفتر کارت دارم!!

بهت زده گفتم:

+چرا!!! خانوم مگه من کاری کردم؟!
اگه بابت بی احترامی الانه من معذرت میخوام!!

با مهربونی گفت:

-نه دخترم چیز خاصی نیست که یسری چیزاس که باید بهت بگم!!

6.1K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من 🏠🦋👤

#پارت_59

معلم جذاب من   

با استرس چشمی گفتم و پشت سرش به سمت دفتر حرکت کردم!!

خانوم رضانی با دیدنم بدون مقدمه پرسید:

-نعمتی تو چند ساله اینجا درس میخونی؟!

بهت زده لب زدم:

+سه سال دیگه خانوم!!

با عصبانیت عینکش و در آورد و گذاشت رو میزو خودکارشو رو سالنامه رو
به روش کوبوند و گفت:

-درسته 3ساله داری اینجا درس میخونی و سی تومن و کمک به مدرسه
نیاوردی!!

مگه خون تو رنگی تر از بقیه است؟!

با بغض به اطرافم نگاه کردم که دبیرا داشتن نگام میکردن سرمو پایین
انداختم و قطره اشکی روی کتونیم ریخت که خانوم رضانی دوباره گفت:

-فردا بدون کمک به مدرسه نیا!!

خانوم کرمی که متوجه اذیت شدنم شده بود رو به مدیرمون لب زد:

-خانوم رضانی لطفا یکم آروم تر!!

بعدش سمت من اومد دستمو گرفت و گفت:

-برو سر کلاست عزیزم!!

بغضم و قورت دادم و از دفتر زدم بیرون... تو راهرو آینه جیمو درآوردم و نگاهی داخلش به خودم انداختم و با گوشه آستینم اشکامو پاک کردم و نفس عمیقی کشیدم و به سمت کلاس حرکت کردم!!!

پله هارو بالا رفتم و به محض رسیدن به راهروی طبقه بالا متوجه سارا شدم که بیرون از کلاس وایساده بود!!

در کلاس باز بود برای همین با ادا اشاره ازش پرسیدم چیشده؟! که اونم با اشاره جواب داد نداشت بره داخل کلاس!!

6.2K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من 🏠🦋👤

#پارت_61

معلم جذاب من 🏠👤📞

گنگ نگاهش کردم و گفتم:

+معذرت میخوام،دفتر کارم داشتن!!

سری به نشونه تایید تکون داد و گفت:

-خب بیا بشین!!

سارا معترض گفت:

-آقا پس من چی؟! خون نعمتی از من رنگی تره!!

امیرعلی نیم نگاهی بهم انداخت و زیر لب یه چی گفت که درست متوجه نشدم!!

اخمی کرد و رو به سارا ادامه داد:

-بیا توام!!

سارا با ذوق چشمی گفت و فوری وارد کلاس شد!!

جفتمون باهم به سمت میزمون رفتیم که یه لحظه نگام با نگای نازنین
گره خورد که با قیافه عبوس دندون قروچه میکرد و هر لحظه امکان
داشت جرم بده!!!

برای اینکه بیشتر فشاریش کنم یه تای ابرومو بالا انداختم و پوزخندی
تحویلش دادم و سر جام نشستم!!!

کتابمو از کیفم در آوردم و صفحه ی مورد نظر و باز کردم و اومدم مدادم و
از کیفم در بیارم که نازنین بلند و با حرص گفت:

-آقای ادامه درس و نمیرید؟!

یه لحظه به امیر علی نگاه کردم که دستشو زیر چونه اش زده بود و من و
زیر نظر داشت!!

ویرایش شده

6K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من   

#پارت_63

معلم جذاب من   

بعد از حرفی که نازنین زد جوری که انگار تازه به خودش اومده باشه با
اخماز جاش بلند شد و جدی گفت:

-خب بریم سر ادامه ی درسمون!!

مدادم و برداشتم و روی کتابم گذاشتم و با دقت به حرفاش گوش
میدادم!!

یه ربع گذشته بود که گفت:

-خب بچها توضیحات لازم و دادم الان برید پشت سیستم ها بشینید!!

با سارا از جامون بلند شدیم و به سمت نزدیک ترین کامپیوتر به خودمون

رفتیم!!

از پشت برگشتم و به نازنین نگاهی کردم که با فریناز پشت لپ تاپ خودش نشسته بود!!

آهی کشیدم و به رو به روم خیره شدم، همیشه داشتن لپ تاپ یکی از بزرگترین حسرت های زندگیم بود!!!

تو همین فکر بودم که با صدای امیر علی رشته ی افکارم پاره شد:

- همگی پروژه ی صفحه ۲۷۴ و انجام بدید!!
هر کدوم از شما بتونه زودتر از همه حلش کنه و تحویل بده جایزه داره!!!

صدای جیغ و کف بچها بلند شد که مثل همیشه نازنین خانوم پرسید:

-جایزه اش چیه اونوقت؟!

امیر علی با خنده گفت:

-یه شب شام دعوتش میکنم به یکی از بهترین رستوران های تهران!!

ویرایش شده

5.4K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من   

#پارت_64

معلم جذاب من   

همه بچه باهم گفتن:

-پشماممممم!!

امیر علی تک خنده ای کرد و گفت:

-خب شروع کنید...

هرکی با بغل دستیش تند تند مشغول انجام دادن کارشون بودن تا یه شب هم که شده با معلم جذابشون بگذره!!

اما من... من هیچ علاقه ای به پیشنهادی که داد نشون ندادم!!!

بیخیال شونه ای بالا انداختم و برنامه ی ویژوال بیسیک و باز کردم و همزمان گفتم:

+سارا سوال و بخون!!

سارا که یواشکی زیر میز مشغول پیامک بازی با یزدان بود فوری گوشیش و داخل جیبش گذاشت و گفت:

-باشه بصب!!

برنامه ای بنویسید از 3 دکمه A,B,C تشکیل شده باشد و با کلیک روی دکمه A عدد 1، روی دکمه B عدد 2 و روی دکمه C عدد 3 به نمایش در آید!!

با چشمای درشت به روبه روم زل زده بودم که سارا گفت:

-برگام چطوری میخواییم حلش کنیم تینا؟!

4.9K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من   

#پارت_65

معلم جذاب من   

پوزخندی زدم و گفتم:

+حل کنیم نکنیم که مهم نیست!!

نگاهش کردم و با اخم ادامه دادم:

+نکنه تو برای شام باهاش نقشه کشیدی؟!

ریز خنده ای کرد و با خودکار زد تو سرم و گفتم:

-من که خودم شوهر دارم خانوم، دلم برای تو میسوزه سینگل به گور نشی
یه وقت!!

ادا شو در آوردم و گفتم:

+تو نمیخواه نگران من باشی!!

دستامو به بغلم زدم و ادامه دادم:

+من بمیرم حاضر نیستم باهاش شام بخورم!!
فهمیدی؟!

اومدم دوباره حرفم و تکرار کنم که نازنین با ایما و اشاره بهم میفهموند که ساکت باشم اما من حرصی تر از دفعه قبل گفتم:

+اصن چندشم میشه ببینمش بعد مثله بقیه ذوق کنم که زودتر کارو اجرا کنم و افتخار بدم باهاش شام بخورم!!

سارا محکم با خجالت دستشو روی صورتش کشید و منم اومدم موس و بردارم که صدای امیرعلی پشتم باعث شد یه لحظه سنگ کوب کنم!!

5K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من   

#پارت_66

معلم جذاب من   

آب دهنمو قورت دادم و با ترس نگاهش کردم که تک خنده ای کرد و آروم گفت:

-تورو خدا بهم افتخار بده!!

خارشی به سرم دادم و گفتم:

+متوجه منظورتون نمیشم!!!

سری به نشونه تایید تکون داد و با کنایه گفت:

-که اینطور...

بی تفاوت از کنارمون رد شد و دلم میخواست اون لحظه زمین دهن باز
میکرد و قورتم میداد!!

سارا نگاهی بهم کرد و حرصی گفت:

-گند زدی نعمتی گند نه ها گنددددد!!

حواسم به امیر علی بود که یه دور تو کلاس زد و دوباره رفت پشت میزش
نشست!!

من و سارا دقیقا روبه روش نشسته بودیم و من دستم و جلوی صورتم
گرفتم که مبادا یه وقت باهاش چشم تو چشم بشم!!

الکی با موس ور میرفتم که فکر کنه دارم پروژه رو انجام میدم!!

همه مشغول بودن که صدای نازنین سکوت کلاس و شکوند:

-آقا من حلش کردم!!

ریز نگاهی به امیر علی انداختم که عینکشو به چشماش زد و رو به نازنین
لب زد:

-بیا ببینم!!

نازنین با عشوه از جاش بلند شد و به سمتش رفت!

ویرایش شده

4.7K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من   

#پارت_67

معلم جذاب من   

با نفرت بهشون نگاه میکردم که امیر علی گفت:

-افرین نازنین خانوم درسته!!!

نازنین لبخند پیروزمندانه ای زد و نگاهی بهم کرد و چشم غره ای واسم رفت و با خنده ی چندشش گفت:

-ممنونم!!

امیر علی با لبخند عینکشو از چشماش برداشت و گفت:

-خب رستورانی و در نظر داری برای آخر هفته بریم؟!

نازنین دستی به مقنعه اش کشید و گفت:

-هر جا شما بگید من اوکیم!!

امیر علی سری به نشونه تایید تکون داد و گفت:

-عالیه،خب بفرمایید برید سر جاتون بعدا هماهنگ میکنیم!!

نمیدونم چرا ناراحت شده بودم ناخوادگاه بغض کردم و به مانیتور چشم
دوختم!!

سارا که انگار متوجه شده باشه گفت:

-تینا آجی چیزی شده؟!

+نه آجی چی باید بشه؟!

دستی روی صورتم کشید و گفت:

-آخه یه لحظه حس کردم بهم ریختی!!!

ویرایش شده

5K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من   

#پارت_68

معلم جذاب من   

لبخندی زدم و گفتم:

+نه بابا حالم اوکیه فقط دلم پیش مامانمه که چند روز ندیدمش اصلا!!

سارا اومد حرفی بزنه که زنگ تفریح خورد و همه بچه‌ها با کلمه خسته
نباشید از جاشون بلند شدن!!

اما امیر علی هنوز سر جاش نشسته بود، همه بچه‌ها یکی یکی از در خارج
میشدن منم لقمه امو برداشتم و بیخیال شونه ای بالا انداختم و اومدم با
سارا بریم بیرون که گفت:

-شما وایسا کارت دارم!!

یه لحظه سرجام وایسادم اما با فکر اینکه با یکی غیر از منه دوباره به راهم
ادامه دادم که دوباره گفت:

-خانوم نعمتی با شما!!

یا خدایی زیر لب گفتم و آب دهنم و قورت دادم و برگشتم سمتش!!

+بله آقا؟!

با سر تاکید کرد که برم پیشش!!!

لقمه امو دست سارا دادم و دستای عرق کرده امو با مانتوم پاک کردم و
آروم آروم به سمتش رفتم!!

یه مسیر چند قدمی و برام اندازه یه مسیر 100متری طولانی شد و مدام
فکر میکردم که قراره چی ازم بپرسه!!

با درد چشمام و بستم و تو دلم گفتم:

+وایییی نکنه راجب ژاکتشه؟!

4.7K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من   

#پارت_69

معلم جذاب من  

سارا کنار در منتظرم وایساده بود که امیر علی نگاهی بهش کرد و گفت:

-شما چرا اونجا وایسادی؟!

سارا هول کرده گفت:

-چی چی چیکار کنم آقا؟!

امیر علی آهسته گفت:

-برو درم ببند!!

از حرفش چشم درشت شد و ترس برم داشت آب دهنمو قورت دادم و بهش نگاه کردم که خودکارشو کنار گذاشت و پرسید:

-حال شما؟!

+م م م ممنون!!

ابرویی بالا انداخت و گفت:

-خوبه، دیگه چه خبر؟! همه چی رواله؟!

از حرفاش گیج شده بودم این چه سوالایی بود میپرسید!!!

شمرده شمرده لب زدم:

+سلامتی، همه چی خوبه خدا روشکر، مشکلی پیش اومده؟!

سرشو بالا آورد و نگاهم کرد و گفت:

5K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من  

#پارت_70

معلم جذاب من  

-نه مگه مشکلی باید پیش بیاد؟!

نفهمیدم چیشد که یهو هل شدم و گفتم:

+اگه واسه ژاکتونه.... یا اگه واسه خاطر ماشینتونه....

با لبخند سری تکون داد و حرفمو قطع کرد و گفت:

-چته دختر؟! نه اصلا برای اینا نیست!!

ژاکت فدای سرت اصن بگیر آتیشش بزن، ماشین هم که بردم کارواش حل شد!!

اخمی کرد واروم زیر لب ادامه داد:

-البته بعدش یه احمقی زد بهم و کلی خرج گذشت رو دستم!!

پوفی کشید و گفت:

-خب الان...

ناخود آگاه نیشم باز شد انگار از کل حرفاش فقط همین یه تیکه که گفته بود آتیشش بزن برام مهم بود وفورا حرفشو قطع کردم و گفتم:

+جدی میگید؟! واقعا آتیشش بزنم؟! یعنی اگه....
اگه آتیشش بزنم ناراحت نمیشید؟!

تک خنده ای کرد و گفت:

-حالا لطفا دیگه مارو دور نندازه...
اگه خ.و.ن پ.ریو.د.ت روش مونده و انقدر اذیت میکنه بشورش بده یه
بنده خدایی بیپوشه حداقل، ثواب داره!!

از حرفی که زد با خجالت سرمو پایین انداختم و لب گزیدم و آروم گفتم:

+نه بخدا من منظورم این نبود...چیزه...اممممم.

باهمون لبخند دلنشینش گفت:

-باشه نمیخواد توضیح بدی!!!
من گفتم بیای تا بهت بگم امروز میتونی بیای مادرتو ببینی!!

سرم و بالا آوردم گیج چشمام و ریز کردم و گفتم:

+ولی امروز که روز ملاقات نیست!!

ویرایش شده

4.5K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من 🏠🦋

#پارت_71

معلم جذاب من 🏠🦋

از جاش بلند شد و کیفش و برداشت و یه سمت در خروجی حرکت کرد و
همزمان گفت:

-خانوم فرخی دستور بده همینه دیگه!!

پشت سرش حرکت کردم و باهمون ذوق ازش پرسیدم:

+خانوم فرخی کیه؟!

-رییس بیمارستان!!

داختم از خوشحالی بال در می آوردم و انگار تموم دردام فراموشم شده

بود و گفتم:

+میشه یه خواهشی ازتون بکنم؟!

کنار در دفتر وایساد و سوالی نگاهم کرد و گفت:

-تا چی باشه؟!

سرم و پایین انداختم و گفتم:

+میشه هماهنگ کنید من با ایشون حرف بزنم؟!

یه تای ابروشو بالا انداخت و گفت:

-همین؟!

+بله!!

با لبخند جواب داد:

-حتما!!

پاهامو با خوشحالی رو زمین کوبوندم و با ذوق گفتم:

+واقعا؟! مرسی خیلی خوبید!!!

-جدی؟!

سوالی نگاش کردم که ادامه داد:

-جدی خیلی خوبم!!

با خجالت سرمو پایین انداختم و آرام گفتم:

+بله جدی جدی!!

ویرایش شده

4.5K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من   

#پارت_53

معلم جذاب من   

با دوتا دستام قسمت ریشه موهامو نگه داشتم تا درد کمتری و حس کنم!!

با درد فریاد زدم:

+آخ ولم کن، موهام کنده شد!!!

همونطور که خودمو به جلو میکشیدم یهو موهام ول شد و با کله افتادم زمین!!

با احساس ضربه شدیدی که سرم خورد از جام بلند شدم و پیشونیم و نگاه داشتم و با دیدن سجاد جیغ زدم:

+عوضییییییی چرا ولم نمیکنی؟!
چرا همیشه جلوی رام سبز میشی?!

سجاده ترسیده بهم نگاه میکرد که بلند تر ادامه دادم:

+چییهههه داری عین بُز نگام میکنی?!!

آب دهنشو قورت داد و با استرس گفت:

-س س سرت...

بهت زده نگاهش کردم و گفتم:

+چیه عر میزنی مرتیکه؟!

به ترس به پیشونیم نگاه کرد و تند تند ازم دور شد..
منم ترسیده بودم دستمو از سرم برداشتم و با دیدن خون رو پیشونیم از
ترس جیغ خفه ای کشیدم...

6.3K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من  

#پارت_72

معلم جذاب من  

سری تکون داد و در و باز کرد وارد دفتر شد!!

بعد از رفتنش چند لحظه ای با لبخند به جای خالیش نگاه میکردم که صدای سارا رشته افکارمو پاره کرد:

-هوی الاغ دوساعته به چی خیره موندی؟!-

سرمو تکونی دادم و بهت زده گفتم:

+چی؟!-

با کف دستش ضربه ای به پیشونیش زد و گفت:

-هیچی!!!-

لقمه رو سمتم گرفت و ادامه داد:

-بیا بگیر کوفت کن!!-

تک خنده ای کردم و لقمه رو از دستش گرفتم و باهم دیگه به سمت حیاط حرکت کردیم!!

با سارا روی جدول باغچه ی مدرسه نشستیم و مشغول خوردن لقمه امون

شدیم.

من گاز بزرگی به ساندویجم زدم که سارا گفت:

-خب تعریف کن ببینم!!

برگشتم سمتشمو دستمو جلوی دهنم گرفتم و با همون دهن پر پرسیدم:

-چیو تعریف کنم؟!

سارا با تشر گفت:

+خفه نشی آروم تر!!!

همیشه عاشق این سلیطه بازیاش بودم چشمام و ریز کردم که ادامه داد:

-راهگان چیکارت داشت؟!

4.6K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من   

#پارت_73

معلم جذاب من   

یه قُلپ آب خوردم تا لقمه راحت تر از گُلوم پایین بره و نفس راحتی کشیدم و با ذوق رو به سارا گفتم:

+اوممم گفت که امروز میتونم برم مامانمو ببینم!!

سارا با تعجب گفت:

-اون چیکاره است که بگه تو میتونی بری مامانتو ببینی؟!

+اوه یادم رفت بهت بگم...!!

سارا یه تای ابروشو بالا انداخت که ادامه دادم:

+راهگان پزشک همون بیمارستانیه که مادرم داخلش بستریه!!

سارا با چشمای گرد شده گفت:

-جدیییی؟! اینکه خیلی خوبه!!

تند تند سرمو به نشونه تایید تکون دادم که سارا چشمکی زد و ادامه داد:

-میتونی ازش بخوای هربار برات پارتی بازی کنه!!

تک خنده ای کردم که نازنین با صنم یه دختر لوس تر از خودش اومد از کنارمون رد شد و از قصد جوری که من بشنوم گفتم:

-صنم جونم به نظرت به امیر علی بگم کدوم رستوران بریم؟!

صنم با عشوه نیم نگاهی به من انداخت و گفتم:

-امممم عشقم کافه رستوران الف خیلی جای رمانتیک و قشنگیه!!!

جفتشون باهم زدن زیر خنده که بی توجه بهشون گاز بزرگی به ساندویجم زدم و با سارا مشغول حرف زدن راجب قرار امروزش با یزدان شدیم!!

ویرایش شده

3.9K

03:26

باز ارسال از

معلم جذاب من   

#پارت_74

معلم جذاب من   

زدم به شونه سارا و گفتم:

+هوی بگو ببینم با داداشم خوش گذشت؟!

سارا چشم غره ای برام رفت و گفت:

-چنان میگی خوش گذاشت انگار دو ساعت پیش هم بودیم!!

عشوه ای اومدم و گفتم:

+برو خداتو شکر کن این افتخار نصیبت شد دو دقیقه داداشمو ببینی!!

-اوه نه بابا ببخشید اونوقت داداشتون برد پите؟!

زدم زیر خنده که سارا هم از خندم خنده اش گرفت و از جاش بلند شد و دستشو سمتم دراز کرد و گفت:

-گمشو بلند شو بریم الان زنگ میخوره!!!

با خنده بلند شدم و دستمو دور کمرش انداختم و به سمت کلاس حرکت کردیم!!

نزدیک در کلاس بودیم که یادم اومد پد بهداشتیمو عوض نکردم!!!

بهت زده سر جام وایسادم و احساس میکردم خون داره ازم فواره میزنه!!

سارا دو قدم جلوتر رفت و گفت:

-وا چرا وایسادی؟!

پامو بهم چسبوندم که ترشح خون و کمتر کنم و گفتم:

+وایی سارا وضعیتم بدجور قرمز هههه!!

سارا تک خنده ای کرد و گفت:

-یه جوری تحمل کن زنگ تفریح بعدی پدتو عوض کن!!

+نهههههههه من ميرم دستشویی تو فوری برام پد بيار!!

منتظر حرفش نمودم و به سمت دستشویی دویدم که سارا داد زد:

-بابا احمق الان زنگ میخوره!!